بسمه تعالی

۰۶/۰۳/۹۴ امارات معتبره - حجیت ظن - شهرت فتوایی

**حجیت شهرت**

**استدلال به مقبوله عمربن حنظله**

نهایت بحث جلسه قبل را به صورت تکمیل‌تر عرض بکنم بحث ما این بود که از مقبوله عمر بن حنظله استفاده می‌شود که مراد از لاریب فیه، لا ریب فیه من جهت الروایة هست یعنی اینکه می‌گوید هذا الروایة مجمع علیه فلا ریب فیه من حیث الروایه یعنی لا ریب فی صدوره بحث این هست که این روایت مشتمل بر یک صغری و کبری هست یعنی المجمع علیه لا ریب فیه صدوراً و ما لا ریب فیه صدوراً فهو بین الرشد فیجب الاخذ بحث این هست اینکه قطعی الصدور بین الرشد هست این به چه اعتبار هست؟ چون قطعی الصدور از جهت صدور و دلالت ممکن هست مخالف با واقع باشد پس این را چگونه ذکر کرده است؟ ما عرض می‌کردیم اولاً مراد از قطعی الصدور، قطعی الصدوری که علم داریم که نسبت به جهت صدور یا دلالت آن مشکلی هست نیست مراد آن قطعی الصدوری هست که اصالة الجهة و اصالة الظهور نسبت به او جاری هست این مراد هست این اشکال مطرح می‌شود که اگر شما می‌خواهید بین الرشد کردن قطعی الصدور را مستند به اصالة الظهور و اصالة الجهة قرار بدهید چرا آن را معتبر می‌کنید؟ چرا به اصالة الصدور در روایت ظنی الصدور اخذ نمی‌کنید؟ به تعبیر دیگر ما دو اصل ذاتی در اینجا داریم و این دو اصل ذاتی با همدیگر تعارض دارند در ناحیه قطعی الصدور اصالة الجهة یا اصالة الظهور هست در ناحیه مظنون الصدور اصالة الصدور هست که حالا ممکن هست بعد از اینکه صدور آن ثابت شد بحث جهت و ظهور پیش بیاید ولی در مرحله اول اصل صدور آن محل بحث هست. شما می‌گویید اصالة الجهة و اصالة الظهور در دلیل قطعی الصدور را اخذ کن و آن را کنار بگذار نکته این چیست؟ به نظر می‌رسد که اینجا در واقع یک ارتکاز شرعی و ارتکاز عقلایی در کار هست که در جایی که یک قطعی

الصدوری وجود دارد در قبال آن به یک ظنی الصدور عمل نمی‌شود یعنی اگر ما شرط حجیت مظنون الصدور را شرعاً عدم تقابل آن با روایت قطعی الصدور بدانیم می‌گوییم یک ارتکازی وجود داشته و طبیعی هست که بگوییم ارتکاز عقلایی که عقلا یک قطعی الصدور را که با یک ظنی الصدور کنار هم قرار می‌دهند این دو را در یک رتبه نمی‌بینند با وجود قطعی الصدور دیگر به آن ظنی الصدور اعتنا نمی‌کنند به ظنی الصدور در جایی ملاک اعتبار قائل هستند که قطعی الصدور به دنبال آن نباشد یا از روایات این مطلب استفاده می‌شود آن ارتکاز منشأ شده که قطعی الصدور را با ظن آن ارتکاز ما لا ریب فیه قرار داده بشود و من تصور می‌کنم که به هر حال ما باید به یک ارتکازی برای این حدیث قائل بشویم و اگر ارتکاز نباشد این نحوه تعلیلی که در این روایت هست تمسک ندارد و شاید این خود قرینه باشد چون یک ارتکاز عقلایی روشنی در مورد تقدیم قطعی الصدور بر ظنی الصدور به نظر نمی‌رسد بعید نیست که آن معنایی که مرحوم آقای خویی در مورد روایاتی که می‌گوید چیزی که با سنت مخالف هست آن را کنار بگذار مراد از سنت، سنت قطعی الصدور باشد نه اینکه سنت من جمیع الجهات باشد ما ذاتاً می‌گفتیم آن روایت ظهور در این ندارد که مراد از سنت، سنتی هست که فقط از‌ی جهت قطعی باشد ممکن هست مراد از سنت، سنت من جمیع الجهات باشد و می‌گوید روایتی که با سنتی که من جمیع الجهات معارضه دارد آن را کنار بگذار چون قطعی البطلان من جهت من الجهات هست علم به خلل در یکی از جهات ثلاثه این حاصل می‌شود. ما می‌گفتیم آن روایت ظهور در معنایی که مرحوم آقای خویی فرمودند ندارد ولی بعید نیست به قرینه روایت مقبوله عمر بن حنظله بگوییم آن روایت ظهور داشته در واقه به اعتماد اینکه یک امر مرتکزی در اذهان متشرعه آن زمان بوده که امر روایت قطعی را باید اخذ کرد و روایت ظنی را باید کنار گذاشت آن پشتوانه این تعلیل بوده بنابراین من فکر می‌کنم اگر مجموعاً اینها را کنار هم بگذاریم به نظر می‌رسد همان مبنای آقای خویی را با اضافه کردن ظهور مقبوله عمر بن حنظله در اینکه به یک ارتکاز شرعی ناظر هست می‌توانیم از این استفاده کنیم یعنی ظهور ذاتی

آن روایت را ما قبول نداریم به این معنا که دلیل نداریم ثابت شده نیست که مراد او این چنین چیزی هست یک نوع اجمالی در آن روایات وجود دارد ولی در واقع این مقبوله عمر بن حنظله کشف می‌کندکه نه روایت قطعی الصدور باید بر روایت ظنی الصدور مقدم می‌شده و در واقع شرط حجیت روایات ظنی الصدور عدم تقابل آن با روایات مقطوع الصدور باشد. به نظر می‌رسد که باید این گونه مطلب را بیان کرد این خیلی مهم نیست که ما قطعی الصدور را جزو مرجحات بدانیم یا شرط حجیت خبر ظنی را عدم تقابل آن با خبر قطعی الصدور باشد این خیلی ثمره خاصی در مقام عمل ندارد این هست که خیلی به این مطلب پرداختن خیلی جا نداشته باشد. مرحوم آقای بروجردی اینجا یک بیانی دارند بیان ایشان این هست که ما در مورد شهرت باید تفصیل قائل بشویم مسائل فقه ما سه قسم هست یکی مسائل اصلی، یکی مسائل تفریعی، یک سری تهدید حدود موضوعات شرعیه برای اینکه در مقام تعریفات و حد و حدود موضوعات را معین کردن هست ایشان می‌گویند مسائل اصلیه اصول متلقات هستند و این اصول متلقات یداً به ید و طبقةً عن طبقه از طبقه سابق گرفته شده و این چنین هست بنابراین آنها قطع به، یا وثوق به اینکه مظنون آنها مضمون صادر از معصوم علیه السلام هست حاصل می‌شود البته یک مقداری صدر و ذیل کلام آقای بروجردی ابهام آمیز هست ظاهر لحن صدر کلام ایشان این هست که هر چه در این کتابهایی که مشتمل بر اصول هست باشد اینها طبقةً عن طبقه تا قول معصوم علیه السلام اخذ شده ولی در ذیل آن می‌گوید شهرت در مسائل اصلیه حجت و معتبر هست باید کانه مشهور باشد و الا اگر مشهور نباشد یکی از این کتابهایی که مشتمل بر اصول متلقات هست مطلبی را داشته باشد این دیگر معتبر نیست بعد ایشان اسمی از کتابهایی را بردند کتاب مقنع صدوق، هدایه صدوق، مقنعه شیخ مفید، مراسم سلار، کافی ابو الصلاح، ناحیه شیخ، مهذب ابن براج اسم بردند و گفتند اگر می‌خواهید فرق بین اصول و تفریعات را متوجه بشوید مراجعه به مقدمه مبسوط بکنید در مقدمه مبسوط مرحوم شیخ طوسی اشاره می‌کندهست من دیدم که مخالفین به شیعه تعن می‌زنند که شما فروعات ندارید کسی که قائل به قیاس و

استحسان و این قواعد باشد اصلاً نمی‌تواند تفریع کند تفریعات باید براساس قیاس و استحسان و این گونه مبانی دارجه در نزد اهل تسنن باشد و علت این مطلب هم این هست که به خاطر همین آمدم یک کتاب مبسوط را نوشتم برای اینکه تعن آنها را پاسخ بدهم بعد می‌گوید یکی از نکاتی که باعث می‌شد مدتها بود که من علاقه‌مند بودم این کتاب را بنویسم ولی چون قلة رغبة الطائفه بهذا المسالة باعث می‌شد که من این را ننویسم چون علاقه طائفه فقط بر فقهی بود که بر پایه ماثور و روایات باشد حتی وقتی الفاظ مساله عوض بشود اینها خوششان نمی‌آید این باعث می‌شد که من وارد بحث مبسوط نشوم و بالاخره سرانجام مبسوط را ذکر کردم از این استفاده می‌شود که نسبت به کتابهایی که فقه غیر ماثور داشته باشد طائفه بی‌اعتنا بودند و به آن توجهی نداشتند اینجا یک سری نکات فرعی وجود دارد که مربوط به بحث اصولی نیست و یک سری نکات اصولی هست که بعداً عرض می‌کنم اما یکی از نکات فرعی این هست که ایشان در کتب تفریعیه سه کتاب اسم می‌برد مراسم، کافی ابو الصلاح و مهذب ابن براج بنابر نقل آقای منتظری در نهایة الافکار در تعجب این کتابها را اسم بردند بخصوص مهذب ابن براج، مهذب ابن یک کتاب مفصلی هست اصلاً چکیده مبسوط هست عمده تعبیرات آن برگرفته از مبسوط هست محور اصلی این هم مبسوط هست یعنی یک نوع تلخیص مبسوط هست و اصلاً ربطی به فقه ماثور ندارد مهذب که روشن هست کافی ابو الصلاح و مراسم خلاصه هستند و خیلی مفصل نیستند ولی هیچ کدام از اینها در الفاظ روایات نیستند مثلاً شما در مراسم مراجعه کنید تقسیم‌بندی آن تقسیم‌بندی فقهایی هست، نظم و ترتیب طهارت صغری و کبری ببینید نظ و ترتیب‌ها مثل کتب متاخر هست کافی ابو الصلاح کاملاً تعبیرات خاص خود را دارد یک تعبیرات ویژه که اصلاً شبیه آنها در ورایات نیست کافی ابو الصلاح مستقل‌ترین کتاب فقهی ما هست که اصلاً به کتاب قبل و بعد خود کاری ندارد مراسم اینها گاهی اوقات از کتابهای سید مرتضی و این گونه چیزها مطالبی را آورده است و انعکاس یافته آنها هست ولی الفاظ کافی ابو الصلاح یک الفاظ بسیار سنگینی هست و بسیار هم به خاطر سنگینی و کم نسخه بودن نسخه آن پر غلط

هست حاج آقا کتاب کافی ابو الصلاح را که‌آقای استادی چاپ کردند به خاطر کم نسخه بودن آقای استادی خیلی جاها نتوانستند عبارت را بفهمند که چکار باید کرد؟ حاج آقا یک سری حواشی بیشتر در مورد اینکه عبارت درست و غلط این چیست، عبارت را چگونه معنا کنیم که بشود جنبه‌های تصحیحی کافی ابو الصلاح را آوردند که در این حاشیه کافی ابو الصلاح هم چاپ شده است عرض کنم خدمت شما این سه مورد را داخل موضوع کردن خیلی جا ندارد به جای اینها خوب بود یک سری کتابهای دیگر مثل جمل العلم و العمل سید مرتضی، شرائع علی ابن باویه ذکر می‌کردند ولو آن زمان شرائع ابن بابویه در اختیار نبوده ولی به هر حال نقلیات از او در مختلف وارد شده و اخیراً قطعه‌ای از شرائع پیدا شده و چاپ شده به همراه مجمع نقلهایی که از شرائع علی ابن بابویه در کتب فقهی ما و کتب خود شیخ صدوق و محققف کتاب کشف الرموز و کتب محقق از مجموعه اینها این کتاب را تدوین کردند بعد یک قطعه از آن که نسخه آن بدست آمده و چاپ شده که کار خوب و جالبی هست که انجام شده است، کتاب دیگر فقه الرضا هست که آن هم در واقع یکی از کتب ماثور تلقی می‌شود این مجموعه کتب ماثور هستند که ما می‌توانیم از اینها استفاده کنیم. نکته دوم اینکه گاهی اوقات از عبارت مبسوط تخیل می‌شود که در واقع روایتهایی که اصحاب نقل می‌کردند به منزله فتوای آنها بود ولی عبارت مبسوط دال بر این مطلب نیست مبسوط می‌گوید آنها می‌خواستند فتوا بدهند به الفاظ روایات فتوا می‌دادند اما اینکه وقتی روایت بکنند حتماً به آن فتوا می‌دهند آن از عبارت مبسوط در نمی‌آید اگر بخواهد این مطلب استفاده شود باید با قراین دیگر اثبات شود ولی با عباریت مبسوط به این مطلب ارتباطی ندارد آنکه آیا واقعاً هر چه فتوا می‌دادند مفتی به آنها بوده یا نبوده آن خیلی روشن نیست بخصوص با توجه به مقدمه مرحوم شیخ صدوق که ایشان می‌گوید که ولم اقصد قصد المصنفین فی ایراد جمیع ما ربوه می‌گوید من مثل مصنفین نیستم که هر چه روایت نقل شده می‌خواهند نقل کنند بلکه فقط خصوص ما افتی به و احباب صحتی و عدم ان حجیة بینی و بین ربی که آنها را می‌آورند که با توجه به این مشکل هست که ما بگوییم که رسم این بوده که اصلاً فقط

خصوص مفتی به را می‌آورینو قصد مصنفین ظاهراً این هست که همه مصنفین یا متعارف مصنفین این چنین رسمی داشتند نه اینکه مراد یک مصنفین خاصی باشد مصنفینی که برخلاف رسم متعارف طائفه رفتار می‌کردند آن خیلی شاید شاهد روشنی بر این مطلب نباشد که اینها هر چه روایت نقل می‌کردند فتوا می‌دادند بله اگر روایتی نقل کنند و روایت معارض آن را نیاورند فقط بر یک دسته اقتصار کنند شاید بشود از آن استظهار کرد که فتوای آنها هم این بوده هست چون اگر قرار بود فتوای آنها غیر از این باشد فقط روایت را نقل می‌کنند در آن صورت خاص می‌شود این چنین مطلبی را استظهار کرد.

اما اصل مطلب که مرحوم آقای بروجردی مطرح فرمودند یک ابهامی در فرمایش ایشان وجود دارد که ایشان می‌فرماید این مطالبی که در این کتابها هست اینها یک اصول متلقات بوده که طبقةً عن طبقة رسیده اولاً ایشان از چه جایی استظهار کردند که طبقةً عن طبقة بوده است آنکه هست این هست که ایشان می‌گوید با الفاظ روایات بوده یک روایت بوده نزد مؤلف معتبر بوده براساس آن روایت فتوا داده اما اینکه این روایت همه قبول داشتند طبقة عن طبقه به آن فتوا می‌دادند این از کجای عبارت مبسوط استفاده می‌شود؟ آن چیزی که استفاده می‌شود این هست که به الفاظ روایات فتوا می‌دادند و طبیعتاً الفاظ روایات روایت معتبر باید باشد تا به آن فتوا بدهند آن مقدار هم به دلالت اقتضا استفاده می‌شود و نتیجه این می‌شود که حداکثر چیزی که در این کتابها استفاده می‌شود این هست که این روایاتی که در این کتابها هست مفتی به مؤلفین خود هست و براساس یک روایتی که آن روایت مفتی به ارباب این کتب هست نگاشته شده است و این چیز زیادی را برای ما اثبات نمی‌کنداینکه طبقة عن طبقه کانه به عنوان چیز مسلمات معنای مفروغ عنه‌ها در اصول متلقات این هست که هر طبقه‌ای از طبقه قبل تلقی کرده و آن طبقه هم از طبقه سابق تلقی کرده است نه اصلاً ممکن هست فقط یک روایت را دیده چون آن روایت را حجت دانسته در کتاب خود آورده است. نکته دوم اینکه لحن ابتدایی ایشان این هست که اینها اصول متلقات هست آن این

هست هست کانه تمام روایات این کتابها اصول متلقات هست در حالی که بین همین کتابها تناقضات هست فتوای متعارض هست یک عده این گونه هست و یک عده دیگر این گونه هست همه اینها که نمی‌شود به عنوان یک اصول مسلمی که از قبل رسیده تلقی شده باشد.

پرسش: نمی‌شود گفت که صدوری بوده‌اند؟ پاسخ: چه دلیل داریم که مسلم الصدور بوده نه مسلم الصدور نبوده نزد من حجت بوده است مسلم الصدور عند الطائفه بوده دو قید دارد یکی اینکه قطع به صدور این داشتند و دیگری اینکه قطع به صدور فقط در نزد مؤلف هم نبوده در نزد کل طائفه بوده اثبات این دو مقدمه از کجای مطلب استفاده می‌شود؟ و قطعاً حتی در مواردی که اینها متعارض هست اینکه بگوییم در جایی که متعارض هست فقط قطعی الصدور بوده ولی در نحوه جمع بین دلالات ایشان شک داشتند مثبت این و دلیل بر این ادعا چیست؟ آن تعبیری که ابتداً از کلمات مرحوم آقای بروجردی استفاده می‌شود خیلی تعبیر ناتمامی هست که کانه تک تک فتاوایی که در یکی از این کتابها وارد بشود این یداً به ید اخذ شده بخصوص اینکه اگر یداً به ید اخذ شده چرا این کتابها منهای بحث تعارض مختلف هستند هر کدام یک گروه هستند اگر چیزهای مسلمی بوده چرا هر کدام از اینها گروهی از اینها را آوردند آیا این گروه آوردن کاشف از این نیست که هر کدام از اینها به اعتبار یک دسته از روایات که بر آنها معتبر بوده و آنها را پذیرفته بودند اینها را نگارش دادند این هست که ما باید بگوییم منقولات تک تک این روایات یداً به ید از قبل رسیده و همه اینها قطعی و من جمیع الجهات هست با توجه به تعارضی که دارند این که واضح البطلان هست اگر قطعی من جمیع الجهات نیست این نشان‌گر این هست که از یک روایات قطعی الصدور عند کل الطائفه براساس آنها هست پس دلیل این مطلب چیست که اینها براساس یک روایت قطعی الصدور عند کل الطائفه هستند نه روایت معتبری که ظنی هست و فقط اعتبار در نزد خود مؤلف دارد براساس آن آورده ما بیشتر از آن چیز از آن استفاده می‌کنیم. در ذیل مطلب ایشان می‌گوید شهرت در این

اصول حجت هست فرض کنید از این 5 یا 6 اصل اگر مطلبی در اکثریت این اصلها باشد ورود این در اکثریت کتبی که متضمن اصول هست این وثوق به صدور حاصل می‌کند این یک اصول شخصی هست یعنی شبیه همان حدسی هست که از اجماع حاصل می‌شود که ممکن هست بر یکی حدس حاصل بشود و ممکن هست بر یکی حدس حاصل نشود اگر شما بگویید اینکه به یک مطلب گروه زیادی قائل بودند با توجه به اینکه اینها دیگر در تشخیص اموری که نظری باشد احتمال اشتباه زیاد هست ولی در این گونه امور که براساس استنباط و نظر نیست احتمال اشتباه در اینها خیلی زیاد نیست وقتی در چند مورد از این کتابها وارد بشود و یک شهرتی در کتابهای اصلی پیدا کند حدس قول معصوم را دارد اگر این چنین حدسی حاصل بشود ما بحثی نداریم نمی‌شود مطلب را خیلی محکم و قاطع بیان کرد بخصوص نکته‌ای که اینجا باید ضمیمه کرد این هست که آیا ین اصول متلقات شبیه اجماع هست؟ اگر شبیه اجماع باشد باید بحث مدرکی و عدم مدرکی را مطرح کرد که آیا اگر مدرک داشته باشد و ما مدرک آن را معتبر ندانیم باز هم حجت هست یا حجت نیست؟ دوباره همان بحثهای اجماع مدرکی و غیر مدرکی پیش می‌آید که اگر مدرکی باشد چرا حجت هست و غیر مدرکی باشد چرا حجت هست؟ یعنی همه آن بحثهایی که در مورد مسلک حدس در اجماع وجود دارد در این بحث هم باید آن را دنبال کرد البته با این مطلب که چون عین الفاظ روایات را متعارفاً آوردند و حق و اصلاح آنها کم هست فقط بحث ما فقط در مورد صدور هست در مورد جهت صدور و امثال اینها دیگر خیلی بحث نمی‌کنیم ولی از جهت دلالت که شاید خوب فهمیده باشند و خوب نفهمیده باشند نوعاً چون دیگر دست کاری به آن مطلب نمی‌شدند. این مطلب را هم ضمیمه بکنم نه اینکه همه منقولات این کتابها از روایات هست اکثر منقولات اینها از روایات هست یک تعبیری خود شیخ در بعضی جاها دارد در مورد نهایه می‌گوید من فقه ماثور را براساس روایات او اکثرها آوردم یک مقداری هم خروج روایات در آن وجود دارد و اینها هم در میزان خروج از روایات مختلف هستند مثلاً دستکاری مغنی و هدایه صدوق نسبت به روایات خیلی محدود هست فقط گاهی

اوقات آن روایت مثلاً به یک صیغه خاص بوده و مثلاً گفته بوده که من این چنین کاری کردم وظیفه من چیست؟ امام علیه السلام گفته که مثلاً احرم من را تبدیل کرده که اگر حاجی این کار را بکند صیغه خاصش را تبدیل کرده به از این طور تعبیرات ... در مقنعه شیخ مفید این تصرفات بیشتر هست یعنی دستکاری بیشتر هست، در نهایه شیخ طوسی هم مثل مقنعه و اینها هست البته بعضی قسمتهای مقنعه فقه ماثور نیست خیلی بحثهای غیر ماثور هم در لا بلای مقنعه وارد شده بعضی بحثهای آن اصلاً فقه نیست مثل بحث تاریخی، تولد ائمه و بعضی چیزهای دیگر هست مجموعه مقنعه فقه نیست بحث در مورد مقنعه بخصوص که زیارات و غیر زیارات دارد ولی ولادت ائمه و... را اگر بگوییم از یک متن روایی گرفته شده از داخل اینها چیز خاصی در نمی‌آید می‌خواهم بگویم سبک اینها مختلف هست ولی چارچوبهای کلی اینها خیلی شبیه هست مثلاً جمل العلم و العمل سید مرتضی با وجود اینکه سید قائل به حجت خبر واحد نیست و شیخ صدوق مثلاً خبر واحد را حجت می‌داند این دو خیلی شبیه هم هستند، فقه الرضا با مقنعه و هدایه شبیه هم هستند ولی بین اینها با شبهاتهای کلی که وجود دارد یک تفاوتی هست. یک عبارتی از ابوعلی طوسی پسر شیخ طوسی نقل شده که ممکن هست بگوییم این عبارت در این بحث اثر‌گذار هست آن این هست که ایشان گفته اصحاب عند اعواض النصوص بشرائع علی ابن بابویه تمسک می‌کردند ظاهر این هست که شرائع علی ابن بابویه یک خصوصیتی داشته تمام فقه ماثور این خصوصیت را نداشته بنابراین اینکه ما بخواهیم بگوییم که طائفه با تمام فقه ماثور به عنوان یک روایت معتبر برخورد می‌کردند این مشکل هست من فکر می‌کنم شاید یک علتی که شرائع را قبول می‌کردند به خاطر اشتباهات زیادی است که با فقه الرضا که آن کتاب التکلیف شلمغانی که مشایخ قم کتاب التکلیف بررسی شده است و گفته‌اند همه اینها روایت هست از مجموع اینها نسبت به شرایع علی بن بابویه یک وثوق خاصی برای آنها حاصل شده نه اینکه ما بگوییم تمام فقه‌های ماثور مورد اعتماد طائفه بوده مشکل به نظر می‌رسد ظاهر روایت ابو علی طوسی این هست که شرایع علی بن بابویه یک خصوصیتی دارد شهید از ابو علی

نقل کرده است و اصل آن مال ابو علی طوسی هست یک نکته جانبی اینجا وجود دارد اینکه ما یک سری کتابهایی از فقهای قدیمی داریم که الان در اختیار ما نیستند اینها چه شکلی بوده‌اند فقهایی که قبل از شیخ طوسی بوده‌اند این سه تا کتابی که عرض کردم مراسم علویه مال سلار کافی ابو صلاح و مهذب ابن برّاج اینها اینکه فقه ماثور به آن معنا ندارند اینها منافاتی با فرمایش شیخ طوسی در مبسوط ندارند چون اینها تقریباً معاصر هست مهذب که شاگرد است و شیخ طوسی رسمی است ابو الصلاح و لو بزرگتر از شیخ طوسی است ولی شاگرد شیخ طوسی بوده است در رجال شیخ طوسی از معاصرین فقط یک نفر را معرفی کرده است آن هم ابو الصلاح حلبی است به نظر می‌رسد علت معرفی این بوده که طبقه آن بر شیخ مقدم بوده است ولی در یک طبقه مقدمی بوده در نتیجه ایشان طبقه‌های معاصرین خود را نمی‌خواستن معرفی کنند مراسم علویه هم مال سلار هست سلار تقریباً معاصر شیخ طوسی است اینها همه مال شاگردان شیخ مفید هستند سلار عمدتاً چیز شیخ مفید و سید مرتضی و آنها هستند اینها معاصرین شیخ طوسی هستند مراد ایشان نسبت به معاصرین آنها نیست نکته دوم اینکه تعدادی کتاب از قدما مطرح بوده این کتابها یکی آثار ابن جنید است، آثار ابن جنید اصلاً به فقه مطلوب کار ندارد چون قائل به قیاس بوده طائفه مقبول نبوده و امثال اینها، ابن ابی عقیل هست من فکر می‌کنم حالت فقه ماثور دارد مقبولات ابن ابی عقیل در طایفه خیلی مقبول بوده، در طایفه آن لحنی که مرحوم نجاشی در شرح حال ابن ابی عقیل دارد که می‌گوید المتمسک بحبل آل الرسول طایفه هر کسی می‌آمد یک نسخه‌ای می‌خرید و نسبت به المتمسک بحبل آل رسول خیلی عنایت هست من روی قرائنی در مورد آثار شیخ مفید که نوشته‌ام نشان داده‌ام که به نظر می‌رسد که المتمسک بحبل آل رسول در آثار شیخ مفید اثر گذاشته است لحن آن به نظر می‌رسد بر طبق فقه ماثور هست کسی دیگر از فقها ابوالفضل صابونی صاحب کتاب فاخر هست منقولات زیادی از کتاب آن نقل نشده است که دقیق بتوان در مورد آن اظهار نظر روشن بکند الان یادم نیست که بتوان کتاب ابوالفضل صابونی را یک فقه ماثور تلقی کرد یا نه؟ منقولات ایشان خیلی کم و

محدود است خیلی کم منقولاتی از ابوالفضل صابونی در کتابهای فقهی نقل شده است ولی مقداری باید بررسی کرد علی تقدیر اینها چیزهای اصلی طایفه نیست یعنی این چیزهایی که آن زمانها یک کتاب تلقی می‌شده نیست یک نکته را من ضمیمه کنم اینکه مرحوم ابن ادریس یک عبارتی را در نهایه دارد کثیراً ما وقتی عبارت نهایه را فتوای شیخ طوسی تلقی نمی‌کندمی‌گوید «اورده ایراداً لا اعتقاداً» کانه فتوای او نیست فقط روایت نقل کرده است این مطلب نادرست است فتوای ایشان است ولی فتوای ایشان به الفاظ روایت است ایشان فتوا می‌دهد بالروایة، یک نکته اینجا وجود دارد که در بحث ما مفید هست اینکه ایشان کثیراً ما می‌گوید مطلبی که در نهایه نقل کرده گاهی در خلاف و مبسوط از آن عدول کرده است این خود در بحث ما مفید هست نشانگر این است که این روایتها روایت مجمع علیه و مسلم بین طایفه نمی‌دانسته است احیاناً در منقولات آن برای او تردید حاصل می‌شده و بر خلاف نهایه فتوا می‌داده است در نتیجه این بحث اصول مطلقات به آن شکلی که مرحوم آقای بروجردی مطرح کرده‌اند و مرحوم امام هم پذیرفته‌اند ومقدار زیادی از فقه خود را بر اساس همین اصول مطلقات قرار داده‌اند یک مقداری مرحوم امام و گلپایگانی من احتمال می‌دهم تاثیر آنها از مرحوم بروجردی یک مقداری هم ناشی از تاثیر پذیری از مبنای اصول مطلقات باشد یعنی در واقع بسیاری از این چیزها را جزء مشهور قدمایی می‌دانستند اینها را کاشف از شهرت قدمایی می‌دانستند و خیلی این پذیرش مبنای اصلی اینها اثر گذار بوده در فقه مرحوم امام و گلپایگانی به تبع مرحوم بروجردی، به این نحو گسترده‌ای که در فقه آقای بروجردی مورد استناد قرار می‌گیرد به نظرم من درست نیست ما محور اصلی را باید روایات قرار بدهیم یعنی به نظر من در فقه خیلی فتوا دادن و ندادن آنها آنقدر نقش آفرین نیست و فتوای اینها نشانگر نحوه نگاه اینها به روایت است. پرسش: چه شده همه اینها از کتبی که از جوامع اولی دست اینها بوده همه رفتند ... پاسخ: نه اولاً این یک مقدار باید بررسی بشود که نسبت قدر مشترک این کتابها چقدر است (نسبت این اصول فقه ماثور) من فکر نمی‌کنم خیلی مشترکات زیادی داشته داشته باشد و این مشترکات آنها کدام موارد

هست که دلیل دیگر نداشته باشد من فکر می‌کنم مشترکات اینها موارد اجماعیات و مسلمات هست که اینها بحث آن چنانی ندارد به نظر من مبنای اصول مطلقات و لو فی الجمله حرف درستی است ولی آن قدر نقش چشمگیر در استنباط ندارد که در فقه آقای بروجردی نقش آفرین شده است.

پرسش: فرمودید آنچه که آورده‌اند بر اساس روایت بوده نه آنکه آن روایتی که ... و در جایی که متعارض داشته باشد

پاسخ: نه آن بحث که می‌گویم در کتب روایی هست در مورد فتوایی اگر فقه ماثور آوردند فتوای آنها است بحث من این بود که گاهی اوقات از عبارت استفاده کردند که مثلاً علی بن ابراهیم عن ابیه ابن ابی عمرو... حلبی یک روایت آورده است این فتوای علی بن ابراهیم هم هست و هم فتوای پدرش هم هست فتوای ابن ابی عمیر هست فتوای حمال هم هست فتوای حلبی هم هست روشی برای استنباط فتاوای قدما باشد. پرسش: در کتب فقه ماثور این قاعده نیست این در کتب روایی است پاسخ: بله فقه ماثور اصلاً دارد فتوای خو را می‌گوید اینکه روشن هست فقط ابن ادریس نسبت به نهایه آن اعتراض را داشت که آن نگاهی را داشت که نگاه نادرستی است و عرض کردم ابن ادریس چون دیده عدول کرده، گفته «اورده ایراداً لا اعتقاداً» نه اعتقاد داشته و از اعتقاد خود برگشته است و ابن ادریس مکرر این تعبیر را دارد «اورده ایراداً لا اعتقاداً» شیخ صدوق در مقنع، اصلاً مقنع را مجموعه روایی می‌بیند در مقدمه آن می‌فرماید اسانید را حذف کردم لئلا یثقل یعنی یک کتاب روایی محذوف الاسناد می‌بیند نگاه او اصلاً روایت تلقی می‌کند شبیه آن را فقیه می‌بیند که فقیه فقط یک مقدار سند دارد این اصلاً سند ندارد.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»